

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت

سعید میرترابی^۱ محمدباقر علی‌تبار فیروزجایی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۳

چکیده

فروپاشی ساختار دوقطبی نظام بین‌الملل سبب شد ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده در قالب قدرت هژمون یا چیره طلب در صحنه جهانی عمل کند. این وضعیت موجب شد بسیاری از مطالعات در حوزه روابط قدرت‌های بزرگ، بر شیوه واکنش قدرت‌های درجه دوم نسبت به سیاست قدرت هژمون تمرکز پیدا کند و در این باره؛ به‌ویژه الگوی رفتاری روسیه به عنوان قدرت درجه دوم به‌جا مانده از شوروی سابق مورد توجه قرار گیرد. این مقاله با ابزار کتابخانه‌ای و روش علی-تحلیلی، مبانی راهبرد امنیتی روسیه را در دوره زمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵ مورد توجه قرار داده است. ادعایی که مقاله به عنوان فرضیه مطرح کرده، این است که چارچوب کلان راهبرد امنیتی مسکو در دوره زمانی ۲۰۰۵-۲۰۱۵، موازنه‌سازی نرم در برابر تهدید قدرت هژمون بوده؛ اما روسیه موازنه‌سازی سخت محاسبه شده و هدفمند را نیز در شرایط خاص مدنظر داشته است. مقاله با تمرکز بر واکنش مسکو در قبال بحران‌های گرجستان (۲۰۰۸)، اوکراین (۲۰۱۴) و سوریه (۲۰۱۱-۲۰۱۵) این ادعا را آزمون کرده است. بر اساس ایده مقاله می‌توان گفت مداخله نظامی روس‌ها در بحران سوریه، در پی محاسبات مسکو از شدت یافتن تهدیدهای امنیتی پس از سقوط احتمالی دولت بشار اسد صورت گرفته و در عین حال، مسکو دامنه این مداخله نظامی را به‌گونه‌ای تعیین کرده که سبب تحریک آمریکا و متحدانش به عمل متقابل و رویارویی احتمالی نظامی در صحنه میدانی سوریه نگردد.

واژه‌های کلیدی: روسیه، امنیت، قدرت چیره‌طلب، تهدید، موازنه‌سازی

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه خوارزمی، ایران saeedmirtorabi@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری رشته روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان، ایران mohammad_alitabar@yahoo.com

مقدمه

پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، تعدادی از کشورها عنوان برنده را در لوای چتر حمایتی ایالات متحده آمریکا به عنوان تک‌قطب برجای مانده و هژمون نظم جدید به خود اختصاص دادند و گروهی از دولت‌ها بازنده تلقی شده، در پی تطبیق با نظم جدید برآمدند. این دولت‌ها یا متحد و پشتیبان نیرومند خود را ازدست دادند، مانند سوریه، عراق و لیبی که فرصت بحث از آنها در این پژوهش نیست، و یا مستقیماً خود دچار کاهش قدرت شدند، مانند روسیه که با تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، نه تنها بخش وسیعی از سرزمین و جمعیت خود را از دست داد؛ بلکه مناطق از دست رفته دارای اهمیت فوق‌العاده ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک برای مسکو بوده است. بدیهی است اگر این مناطق در اختیار دشمنان و یا حتی رقبای روس‌ها قرار گیرد، مسکو این امر را به‌منزله تهدید قلمداد نموده، در پی چاره‌جویی برخواهد آمد. با تجزیه شوروی، صرف‌نظر از چندپاره شدن اقتصاد مسکو و افول شدید منابع اقتصادی این کشور، بخش مهمی از توان نظامی روسیه نیز از دست رفت و پراکنده شد. روس‌ها برای تطبیق با نظم جدید در برهه‌هایی؛ به‌ویژه در دوران یلتسین از راهبرد دنباله‌روی بهره‌جستند؛ لیکن عوامل دخیل، تداوم و استمرار این راهبرد را مختل نمود. شکل‌گیری انقلاب‌های رنگین در منطقه قفقاز به‌عنوان محدوده خارج نزدیک روسیه، به‌علاوه طرح گسترش ناتو به شرق و سپر دفاع موشکی ایالات متحده، روس‌ها را به بازنگری در نوع نگاه و شیوه تعامل خود با غرب واداشت؛ به‌ویژه باید توجه داشت که وقوع انقلاب‌های رنگی مورد حمایت غرب در حریم امنیتی روسیه؛ یعنی در گرجستان (۲۰۰۳)، اوکراین (۲۰۰۴) و قرقیزستان (۲۰۰۵) زنگ خطر را برای روس‌ها به صدا در آورد و این موضوع زمینه تغییر بنیادی راهبرد امنیتی روسیه را فراهم کرد.

در همین راستا، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که مبنای راهبرد امنیتی روسیه در سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵، با عنایت به تهدیدهای پیش روی مسکو و منابع در دسترس

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۳۳

این کشور، چه بوده است؟ پاسخی که به‌عنوان فرضیه به این پرسش داده شده، این است که چارچوب کلان راهبرد امنیتی مسکو در دوره زمانی ۲۰۰۵-۲۰۱۵، موازنه‌سازی نرم در برابر تهدید قدرت هژمون بوده؛ اما روسیه موازنه‌سازی سخت محاسبه شده و هدفمند را نیز در شرایط شدت یافتن تهدیدهای امنیتی مدنظر داشته است. شایسته یادآوری است که درباره چارچوب کلان راهبرد امنیتی روسیه در دوران اخیر بر مبنای موازنه‌گرایی نرم در برابر ایالات متحده، بحث‌های خوبی انجام شده است. با این حال، مقاله حاضر درصدد است نشان دهد که مسکو علاوه بر پیگیری این هدف کلان، در شرایط حساس امنیتی، آمادگی ایجاد موازنه از نوع سخت را در برابر تهدیدهای ناشی از قدرت هژمون داشته است. در همین راستا، مقاله رفتار امنیتی روس‌ها در سه بحران گرجستان، اوکراین و سوریه را تحلیل کرده است.

چارچوب نظری

مبنای نظری اصلی مقاله حاضر نواقع‌گرایی است. نواقع‌گرایی (واقع‌گرایی ساختاری) در اواخر دهه ۱۹۷۰ توسط کنت والتز در کتاب *نظریه سیاست بین‌الملل* مطرح شد. کنت والتز معتقد است، ساختار که خود محصول تعامل واحدهاست، پس از شکل گرفتن، رفتار واحدها (دولت‌ها) را تحت تأثیر قرار داده و آن را تحدید و تعیین می‌نماید. والتز از بین سه مؤلفه: اصل سازمان دهنده (فقدان اقتدار مرکزی یا سلسله مراتبی)، تعیین کارکردهای واحدها (اصل بقا) و توزیع توانمندی‌ها، مؤلفه سوم را عامل اصلی تمایز در نظام بین‌الملل معرفی می‌کند. مؤلفه‌ای که مشخص می‌کند واحدها به چه مقدار توانمندی برای تأمین امنیت خود نیاز دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۱۳-۱۱۴). از آنجا که پژوهش حاضر در صدد بررسی و تحلیل رفتار روسیه به‌عنوان قدرت بازنده پس از تغییر نظام بین‌الملل از دوقطبی به تک‌قطبی با هژمونی ایالات متحده آمریکا (در دوره و مورد‌های مورد نظر) است، نظریه

والتز در این خصوص به ما کمک می‌کند؛ زیرا والتز بر آن است که « نظریه سیاست بین‌الملل می‌تواند طیفی از پیامدهای محتمل کنش‌ها و تعاملات دولت‌ها در درون یک نظام را توصیف کند و نشان دهد که چگونه با تغییر در نظام، طیف انتظارات نیز متحول می‌شود» (مشیر زاده، ۱۳۸۴: ۱۱۵). موضوع دیگری که در ارتباط با واقع‌گرایی ساختاری کنت والتز باید مورد توجه قرار داد، مسأله امنیت است. والتز معتقد است:

هدف نهایی هر دولت، تحصیل امنیت است؛ چرا که دولت‌ها هیچ‌گاه نمی‌دانند چه میزانی از امنیت در یک سیستم آنارشیک برایشان کفایت می‌کند. افزایش قدرت تمرکز یافته در جهان تک قطبی، ماهیت آنارشیک سیستم بین‌المللی را تغییر نمی‌دهد و همچنین، ترس دولت‌ها از قدرت و تمایل‌شان برای کسب امنیت را نیز اصلاح نمی‌کند (احمدی وزارع، ۱۳۹۰: ۸۴)

حال با توجه به مطلب گفته شده، ماهیت نظام بین‌الملل و تغییر آن بر روی رفتار دولت‌ها مؤثر است و ارتباط آن با مسأله امنیت در نظام آنارشیک، با سهولت بیشتری می‌توان بحث بازنده بودن روسیه با تغییر نظام بین‌الملل به دلیل کاهش امنیت و قدرت نسبی و در پی آن، جنس راهبرد امنیتی اتخاذ شده از سوی این کشور در تطبیق با نظم جدید بین‌الملل را ارزیابی و تحلیل کرد. در چارچوب تئوری نواقع‌گرایی، از جمله مهم‌ترین مسائل برای دولت‌ها، چگونگی تطبیق و یا تعامل بین ساختار و واحدهاست. گرچه در ابتدا تعامل واحدها شکل بخشنده به ساختار است؛ لیکن ساختار پس از استقرار، محدودیت‌هایی بر واحدها تحمیل می‌کند.

روسیه، در نظم جدید بین‌الملل مبتنی بر قدرت هژمونیک ایالات متحده آمریکا، نه تنها از آزادی عمل دوران دوقطبی محروم شده؛ بلکه با محدودیت‌هایی تحمیلی از سوی ساختار جدید نیز مواجه شده است. «از همین برداشت ساختارگرایانه به نظام بین‌الملل و مفهوم نبود اقتدار مرکزی (آنارشی) است که مفهوم موازنه قدرت برای توصیف سازوکار

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۳۵

ثبات‌بخش منتج می‌شود.» (سیمبر، قربانی و مرادی افرایلی، ۱۳۹۲: ۱۶۶) طبیعی است که دولت‌ها در وضعیت آنارشیک اقدام به موازنه کنند؛ مگر آنکه نگرانی امنیتی آنها در حدی نباشد که موازنه را به ضرورت فوریتی تبدیل کند یا توان موازنه وجود نداشته باشد و یا آنکه موازنه بسیار پرهزینه باشد. در هر صورت، قدر مسلم آن است که:

ترس از قدرت در یک محیط آنارشیک، هدایت دولت‌ها را در سیستم، به سمت موازنه در برابر یکدیگر به دنبال دارد؛ زیرا در صورت آنارشی دولت‌ها به صورت مداوم نگران امنیت شان در سیستم هستند و این نگرانی باعث تحریک دولت‌ها به سمت ارائه یک رفتار توازن‌بخش به عنوان یک رفتار خودیاری خردمندانه می‌شود (احمدی و زارع، ۱۳۹۰: ۸۴).

در ضمن، باید توجه داشت که:

موازنه یک راهبرد نیست که دولت‌ها آن را (به طور اختیاری) تعقیب کنند؛ بلکه واکنشی به فشار ساختاری است و دولت‌ها متمایل باشند یا نه، موازنه ایجاد و حفظ می‌شود. ترس از سلطه در یک نظام خودیاری به‌گونه‌ای رفتار دولت‌ها را شکل می‌دهد که آنها تمایل به سمت موازنه دارند (سیمبر، قربانی و مرادی افرایلی، ۱۳۹۲: ۱۶۶-۱۶۷).

موازنه‌سازی نرم و موازنه‌سازی سخت

پس از بحث از زمینه‌ها و دلایل موازنه، موضوع دیگری که باید در اینجا به آن پرداخت، انواع موازنه است. موازنه به دو نوع سخت و نرم قابل تفکیک است. هر دو نوع موازنه دارای اهداف امنیتی است؛ لیکن با دو سازوکار متفاوت؛ در حالی که موازنه سخت بر سیاست‌های نظامیگری مبتنی است؛ موازنه نرم، اهداف امنیتی را با رفتارهای غیرنظامی پی می‌گیرد. البته، در موازنه نرم علاوه بر بهره‌گیری از نهادهای بین‌المللی، ابزارهای دیپلماتیک، همکاری و همگرایی منطقه‌ای، اهرم‌های اقتصادی و...، از یک ساخت تسلیحاتی محدود نیز گاهی

استفاده می‌شود (Robert, 2005). مهم‌ترین وجوه تفاوت بین موازنه نرم و سخت این است که برخلاف موازنه سخت، در نوع موازنه نرم، کاهش و خشی‌سازی قدرت دولت تهدیدکننده با اجتناب از تقابل مستقیم و رو در رو، عمدتاً از مجرای دیپلماتیک صورت می‌گیرد (احمدی و زارع، ۱۳۹۰: ۸۸-۸۹).

بر اساس نگرشی واقع‌گرایانه، کشورها در چرخه‌ای به نام «چرخه سیستمی قدرت» درگیر هستند که در این چرخه هر کدام از واحدها دارای جایگاه خاصی خواهند بود؛ برخی در موقعیتی از چرخه قرار گرفته‌اند که از وضعیت موجود راضی بوده و بنابراین سیاست آنها «حفظ وضع موجود» و تقویت جایگاه خود در آن است. از سویی دیگر، برخی واحدها از جایگاه خود در چرخه راضی نبوده و بنابراین، سیاست «تغییر وضع موجود» و تجدیدنظرطلبی را پیگیری هستند و تمام تلاش آنها معطوف به تغییر الگوهای نظم در چنین چرخه‌ای خواهد بود (قاسمی، ۱۳۹۱: ۱۰). به طور کلی، بحث ایجاد توازن در برابر بازیگر مسلط (هژمون) از نظریه موازنه قوا و دیدگاه‌های واقع‌گرایانه حامی آن ریشه می‌گیرد. این رویکرد همگام با پایان جنگ سرد و آغاز عصر تک قطبی به محوریت آمریکا به تدریج در حوزه مباحث بین‌المللی؛ به‌ویژه از بعد امنیت بین‌الملل و الگوی نقش‌آفرینی قدرت هژمون در شرایط یک یا چندقطبی رخنه کرد (کرمی و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۳: ۱۳۴).

«موازنه سخت» بر مبنای اراده دولت‌های ضعیف در زمینه بهره‌گیری از مزیت‌های نظامی در راستای مقابله با دولت‌های قوی قابل تعریف است. در این میان، هدف متصور می‌تواند بازداشتن دولت مزبور (قوی) از تهاجم یا کاهش موفقیت‌های آن در صحنه نبرد باشد. بر این مبنای موازنه سخت در پی تغییر «توازن نظامی» در یک منازعه واقعی یا (اغلب) بالقوه خواهد بود و برای تحقق این امر بر الگوی توزیع ظرفیت‌های نظامی به نفع طرف ضعیف تأکید دارد (کیوان حسینی، ۱۳۸۹: ۱۳۷). به سخن دیگر، در نظم

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۳۷

موازنه محور مبتنی بر موازنه سخت، بازیگران درصدد استفاده از قدرت نظامی، اتحادها یا هر دوی آنها برای متوقف ساختن قدرت هژمون هستند. در همین راستا، این بازیگران توانایی‌های نظامی‌شان را تقویت نموده، از آن برای اتخاذ سیاست خارجی مستقل استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر دولت‌ها سعی می‌کنند با استفاده از ساختارهای نظامی (موازنه درونی) و یا از طریق شرکت در ائتلاف‌های ضد هژمونیک (موازنه بیرونی) و یا هر دو، دولت‌های قویتر را مهار کنند (Walt, 2005: 11-12).

در مقابل، «موازنه نرم» به رفتارهایی از سوی دولت‌های ضعیف یا درجه دوم اشاره دارد که به طور مستقیم یا غیرآن، برتری یا استیلای نظامی بازیگر قدرتمند یا چیره‌طلب را هدف قرار داده است؛ با این قید که شیوه‌ها و سازوکارهای مورد نظر کاملاً غیرنظامی بوده، از تأثیری واقعی بر الگوی نقش‌آفرینی بازیگر یادشده برخوردار است. در زمینه ساز و کارهای قابل استفاده در حوزه این نوع موازنه‌سازی به مواردی، چون: «جلوگیری از دسترسی سرزمینی»، «دیپلماسی درگیرساز»، «تقویت توان اقتصادی» و «عزم راسخ برای موازنه» اشاره شده است (کیوان حسینی ۱۳۸۹: ۱۳۷). به عبارت دیگر، نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه نرم از پیامدهای یک‌جانبه‌گرایی هژمونیک و از اشکال جدید موازنه است. در این نظم، راهبردهایی که برای محدود ساختن قدرت هژمون به کار برده می‌شود، صلح‌آمیز است؛ زیرا دولت پیگیر این نوع موازنه می‌خواهد از تأثیر مخربی که برتری هژمونی می‌تواند داشته باشد، بپرهیزد. راهبردهایی نظیر استفاده از نهادهای بین‌المللی و دیپلماسی، در کنار تقویت بنیه اقتصادی، می‌تواند پایه‌ای برای موازنه سخت در آینده هم باشد (Nye, 1997: 54-67).

عوامل مؤثر بر گرایش به موازنه نرم و موازنه سخت

هنسن، تافت و ویول در کتاب *راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکایی* معقدند تعدادی از

دولت‌های واقع در منطقه جنگ سرد (اتحاد جماهیر شوروی، اروپای غربی و خاورمیانه) به دلایل کاهش نسبی امنیت، قدرت و نفوذ در نظم جدید بین‌المللی (تک‌قطبی با هژمونی آمریکا) به عنوان بازنده محسوب می‌شوند. اکنون سؤال این است که این بازندگان در تطبیق خود با نظم جدید، چه راهبردی را و به چه دلایلی برگزیدند؟ بالطبع روسیه نیز به دلیل تنزل از درجه ابرقدرتی، حداکثر به سطح قدرت منطقه‌ای، یکی از این بازندگان است؛ به ویژه آنکه تمامی بازندگان جنگ سرد از جمله روسیه، به دلیل عدم تناسب قدرت با ایالات متحده آمریکا، دارای فضای مانور بسیار محدودی هستند. آنها استدلال کرده‌اند که دولت‌های در مناطق نسبتاً ایمن، عمدتاً راهبرد دنباله‌روی را در تطبیق با نظم نوین جهانی ترجیح داده‌اند؛ در حالی که دولت‌های واقع در مناطق منازعه از راهبردهای موازنه پیروی نموده‌اند (هنسن، تافت و ویول، ۱۳۹۰: ۷-۸).

در چارچوب نظری ضرورت دارد به برخی از مفروض‌های تئوریک از قبیل ماهیت نظام بین‌الملل به لحاظ قطب‌بندی، ماهیت رفتار دولت‌ها از منظر تدافعی یا تهاجمی بودن، منطق حاکم بر دولت‌ها برای اتخاذ راهبرد خاص امنیتی و... اشاره گردد. در این زمینه نیز از چهار اصلاحیه‌ای که هنسن، تافت و ویول بر نواقعی‌گرایی کنت والتز وارد کرده‌اند، استفاده می‌شود. اولین اصلاحیه یا به عبارتی دیگر، اولین مفروض نظری هنسن، تافت و ویول در قبال نواقعی‌گرایی، اصل تک‌قطبی دانستن نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد با هژمونی ایالات متحده، مبتنی بر محدود سازی واکنش سایر دولت‌هاست. دومین موضوع اینکه واکنش دولت‌ها در نظم نوین جهانی، تابعی از سطح منازعه موجود در مناطق مربوطه است. در حالی که اروپا در منطقه با احتمال منازعه نظامی پایین قرار گرفته است، روسیه و خاورمیانه به ترتیب در مناطق در معرض منازعه احتمالی متوسط و بالا قرار گرفته‌اند. سوم آنکه برخلاف نظر کنت والتز، دولت‌ها ماهیتاً موقعیت‌گرایان تدافعی فرض نشده‌اند؛ بلکه ماهیت واکنش دولت‌ها به لحاظ تدافعی یا تهاجمی بودن تابعی از قدرت نسبی، امنیت

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵: از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۳۹

نسبی و ایدئولوژی سیاسی قرار داده شده است؛ برای مثال، اگر دولتی که در نظم نوین جهانی دچار کاهش قدرت و امنیت نسبی شده، در منطقه‌ای با احتمال منازعه نظامی متوسط یا زیاد نیز قرارگیرد، همین امر بر جنس رفتار یا واکنش آن دولت به لحاظ تهاجمی (یا تدافعی) بودن تأثیرگذار است و سرانجام آنکه فاصله ایدئولوژی سیاسی دولت‌های بازنده با تک قطب، تعیین‌کننده نوع موازنه به لحاظ سخت یا نرم بودن است (هنسن، تافت و ویول، ۱۳۹۰: ۱۰).

از آنجا که در دوران کنونی موازنه عمدتاً در حوزه تنازع منافع با تک قطب هژمون صورت می‌گیرد؛ لذا آنچه بیشتر از شکاف قدرت بر اتخاذ راهبرد امنیتی مؤثر است، اهمیت و سطح منافع در حوزه منازعه و موضوع مورد نزاع برای طرفین است. اگر موضوع مورد منازعه برای طرفین دارای اهمیت حیاتی باشد، در این صورت با توجه به شکاف قدرت، موازنه سایر دولت‌ها در برابر تک قطب پرهزینه خواهد شد و به‌ویژه احتمال موازنه سازی از نوع سخت کاهش خواهد یافت. در چنین شرایطی، قدرت‌های درجه دوم به دنباله یا حداکثر موازنه نرم بسنده خواهند کرد؛ اما اگر موضوع مورد منازعه برای تک قطب مهم یا کم اهمیت باشد و برای دولت دیگر طرف منازعه دارای اهمیت حیاتی باشد، در این صورت با پیش‌بینی عدم ضرورت ورود همه‌جانبه تک قطب، موازنه سخت در برابر تک قطب و متحدانش برای دولت‌ها توجیه‌پذیر می‌گردد و درنهایت، اگر اهمیت موضوع مورد منازعه برای طرفین برابر (مهم یا کم اهمیت) باشد، در این حالت، در بدبینانه‌ترین حالت موازنه نرم در برابر تک قطب متصور است؛ زیرا منافع حاصله باید دست‌کم با هزینه مورد نیاز در تناسب باشد. در چنین شرایطی، موازنه سخت بر اساس محاسبه سود و زیان عقلانی غیرقابل توجیه است.

مقاله نشان می‌دهد که راهبرد امنیتی روسیه در برابر تک‌قطب در بحران‌های گرجستان، اوکراین و سوریه تابع این منطق بوده است؛ بدین معنا که روس‌ها سه بحران یاد

شده را بحران‌های امنیتی حیاتی علیه خود تلقی کرده‌اند؛ در حالی که قدرت چیره‌طلب یا هژمون چنین محاسبه‌ای را درباره این بحران‌ها دست‌کم در همه مقاطع بحران نداشته است. مسکو در چنین شرایطی، رویکرد امنیتی موازنه‌سازی سخت محاسبه شده در قبال این بحران‌ها را برگزیده و به اقدام‌های نظامی هدفمند برای حل بحران‌ها روی آورده است. البته، این موازنه‌سازی سخت، گزینه نخست مسکو در مواجهه با بحران‌های پیش رو نبوده است؛ بلکه روس‌ها ابتدا موازنه نرم را مدنظر قرار داده‌اند؛ اما در مقاطعی از بحران پیش رو، مسکو بر اساس محاسبات خود از واکنش قدرت هژمون، توسل به موازنه‌سازی سخت و ابزار نظامی را توجیه‌پذیر تلقی کرده است.

روسیه و زمینه‌های راهبرد امنیتی موازنه‌گرا

تلاش روسیه برای تطبیق با شرایط جدید پس از فروپاشی را نباید به معنای پذیرش کامل نظام تک‌قطبی تلقی نمود. به موازات تلاش‌های ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد مبنی بر نهادینه‌سازی نظم هژمونیک، کشور روسیه به همراه چین و فرانسه همواره ساختار نظام بین‌الملل با مشخصات موازنه قدرت را بر نظام هژمونیک تک قطب ترجیح داده است (پوستین چی و متقی، ۱۳۹۱: ۲۹). ضمن توجه به اینکه روسیه همواره داعیه بازگشت به قدرت را در سر داشته، و البته گرچه به وضعیتی دچار شده بود که چاره‌ای جز مترصد فرصت بودن را نداشته است، طرح ایده‌هایی از قبیل ایده سیستم بین‌المللی چندقطبی (و نه نظام بین‌الملل تک‌قطبی با هژمون ایالات متحده آمریکا) توسط افرادی همچون یوگنی پریماکف؛ وزیر خارجه وقت روسیه را باید در این راستا ارزیابی نمود؛ ایده‌ای که بر اساس آن، این کشور در صدد تأسیس بلوکی متشکل از روسیه، چین و هند به‌منظور مقابله با هژمونی ایالات متحده برآمده است (هانتر، ۱۳۹۲: ۵۴). البته، روسیه به این موضوع نیز آگاه بوده که دو کشور ائتلاف‌کننده شاید حاضر نباشند که بهای سنگینی برای مقابله با ایالات

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵: از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۴۱

متحدہ بردازند؛ لذا به همین خاطر ولادیمیر لوکین، سفیر سابق روسیه و عضو پارلمان دومای این کشور در این خصوص گفت: «هیچ احمقی نبود که بخواهد دنبال ما (روسیه) راه بیفتد» (هاتر، ۱۳۹۲: ۵۷). به هر حال، طرح چنین ایده‌هایی به شکل رسمی، حاوی دو پیام است: اول آنکه روسیه از وضعیت به وجود آمده ناشی از فروپاشی به هیچ وجه راضی نیست و ثانیاً «... اگرچه مسکو جنگ سرد را به آمریکا واگذار نمود؛ اما غرب نتوانست روسیه را به حامی نظم بین‌المللی غرب محور تبدیل نماید» (سلیمان پور و مولایی، ۱۳۹۲: ۲۰). بنابراین، در ارائه هرگونه تحلیل درخصوص راهبرد سیاست خارجی روسیه باید به چارچوب و شرایط توأمان نگریست. گرچه تفاوت‌های فاحشی در سیاست خارجی روسیه دوران یلتسین و پوتین مشاهده می‌گردد؛ لیکن این تفاوت وابسته به شرایط بوده، وگرنه چارچوب اصلی سیاست خارجی روسیه نسبتاً ثابت مانده؛ زیرا تابعی از وضعیت ثابت ناشی از موقعیت ژئوپلیتیک بوده است. به عبارتی دیگر، «منطق ارضی قدرت به همان اندازه از اهمیت کلیدی در سیاست خارجی روسیه برخوردار است که منطق سرمایه داری قدرت برای رهبران آمریکا اعتبار دارد. روسیه از یک سو امنیت خود را در چارچوب یک نظم جغرافیایی تعریف می‌کند و از سوی دیگر، فرصت برای سلطه و یا بسط سلطه فرامرزی را تنها در چارچوب نظم جغرافیایی امکان‌پذیر می‌داند.» (دهشیار، ۱۳۹۳: ۹۹) در چارچوب چنین منطقی است که روسیه، جمهوری‌های شوروی سابق را حوزه امنیتی خود تلقی نموده و هرگونه حضور خارجی در این منطقه را چالش و منازعه امنیتی دانسته و با آن مقابله کرده است. بنابراین، تفاوت رویکردها در دوره‌های رؤسای جمهور روسیه را باید با در نظر داشتن شرایط و چارچوب تحلیل نمود؛ گرچه نباید از نقش پررنگ شخص رئیس جمهور در سیاست خارجی روسیه غافل بود.

غرب در دوره پس از جنگ سرد نه تنها نتوانست روسیه را به حامی نظام مورد نظر خود (مبتنی بر پذیرش هژمون بلامنازع آمریکا) تبدیل کند؛ بلکه «جهان غرب هنوز روسیه

را غیر و دگرهویی خود تلقی نموده است» (سلیمان‌پور و مولایی، ۱۳۹۲: ۲۱) و بدیهی است غرب با این نگاه، بازخیزی روسیه را (اگر نه در جایگاه جانشینی شوروی) حتی به عنوان قدرت بزرگ جدید منطقه‌ای، با بدگمانی بنگرد و در صدد مهار این اوج‌گیری با اعمال سیاست‌هایی از قبیل: گسترش ناتو، استقرار سامانه دفاع موشکی و... برآید. این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که رفتار قدرت هژمون می‌تواند در اتخاذ راهبرد موازنه یا دنباله‌روی توسط دولت‌ها مؤثر و کارساز باشد؛ زیرا این رفتارها بر روی برداشت اطمینان بخش یا تردیدآمیز دولت‌ها از محیط امنیتی‌شان مؤثر است و همان‌گونه که در چارچوب نظری بیان شد، از عوامل مؤثر بر اتخاذ راهبرد موازنه از سوی دولت‌ها، کاهش امنیت نسبی؛ به‌ویژه با تهدید از ناحیه قدرت هژمون تک‌قطب است. ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت هژمون پس از فروپاشی و تک‌قطب نظام بین‌الملل جدید، این واقعیت مهم سیاسی را چندان جدی نگرفت. بنابراین، احساس کاهش امنیت نسبی روسیه ناشی از فروپاشی نه تنها مرتفع نشده؛ بلکه تشدید نیز گردیده است.

سیاست خارجی آمریکا در دوره جرج دبلیو بوش که مبتنی بر دولت‌سازی در خاورمیانه بود، در حقیقت، بیش از پیش حوزه عملیاتی روسیه را محدود می‌ساخت. باراک اوباما گرچه شعار تغییر را طرح کرده بود؛ لیکن در تحقق برنامه‌ها از الگوی سلسه‌مراتبی پیروی نموده، که این امر نیز خود بر نگرانی امنیتی روسیه بیش از پیش افزوده است (دهشیار، ۱۳۹۳: ۱۰۴). از این رو باید گفت، رفتار تک‌قطب و برداشت تهدید روسیه، براتخاذ راهبرد امنیتی این کشور مؤثر افتاده است.

بدبینی روس‌ها به ایالات متحده آمریکا در تمام دوره‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تقریباً بین تمامی گروه‌ها (اعم از یوروآسیانیست‌ها، کمونیست‌ها، ملی‌گرایان، واقع‌گرایان، عمل‌گرایانی مانند ولادیمیر پوتین و... به جز یوروآتلانتیست‌ها) وجود داشته است. روس‌ها براین اعتقاد بوده‌اند که گسترش حوزه نفوذ آمریکا به سمت

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵: از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۴۳

مرزهای روسیه، در حقیقت نشان‌دهنده تلاش‌های ایالات متحده با هدف انقباض ژئوپلیتیک و انزوای کامل روسیه صورت گرفته است (نوری، ۱۳۸۷: ۸۵۴).

موازنه سازی نرم در برابر قدرت هژمون

روسیه در دوره زمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵، از سازمان شانگهای، پیمان امنیت جمعی، کشورهای مستقل همسود، حق وتو و حتی توانمندی انرژی برای احیای موقعیت ازدست رفته و نیز به عنوان اهرم‌های قابل استفاده برای ایجاد موازنه در مقابل تک قطب و متحدان اروپایی اش بهره برده است. مهم‌ترین اهداف شانگهای عبارت است از: «کوشش برای ایجاد جهان چندقطبی، کاهش نفوذ نظامی غرب و به‌ویژه آمریکا در آسیای مرکزی و ایستادگی در برابر گسترش ناتو به شرق» (امینی و موسوی، ۱۳۹۲: ۱۲۹) روسیه از سازمان امنیت جمعی نیز چنین انتظاری را دارد. این سازمان نیز در برخی مواقع حساس، انتظار روسیه را بی‌پاسخ نگذاشته است؛ به‌ویژه « برجسته‌ترین استفاده روسیه از این سازمان، زمانی بود که این سازمان در نشست سران آن در سپتامبر ۲۰۰۸، تجاوز گرجستان به اوستیای جنوبی و آبخازیا را محکوم کرد... و از اقدامات روسیه و نقش فعال این کشور در ایجاد صلح و ثبات در منطقه حمایت نمود» (کولایی و تقوایی، ۱۳۹۲: ۱۶۳).

پس از شکل‌گیری کشورهای مستقل همسود به‌تدریج مشخص شده که هدف روسیه، استفاده ابزاری از آن؛ به‌ویژه برای بازیابی نفوذ و رهبری ازدست رفته خود در محدوده شوروی سابق و به‌عنوان جانشین این جماهیر تجزیه شده بوده است (مصلی نژاد، ۱۳۹۲: ۱۲۷). در ارتباط با حق وتو هم باید گفت که رویه مرسوم اعضای دائم شورای امنیت همواره (اعم از قبل و بعد از جنگ سرد) برآن بوده تا از این حق برای حفظ منافع خود و متحدانشان بهره گیرند. برای نمونه «روسیه پس از جنگ سرد دو قطعنامه درمورد قبرس را وتو کرد؛ درحالی که هر چهارده عضو دیگر شورای امنیت به آن رأی مثبت داده

بودند. این کشور همراه با منافع در حال گسترش خود در منطقه بالکان، اقدام به وتوی یک قطعنامه در مورد بوسنی و هرزگوین کرد و پس از بحران روسیه - گرجستان در سال ۲۰۰۸ قطعنامه‌ای را که قصد داشت مأموریت هیأت ناظر سازمان ملل متحد در گرجستان و آبخازیا را تمدید کند، مسدود کرد.» (موسی‌زاده و جمشیدی، ۱۳۹۱: ۱۰۱). سرانجام در مورد استفاده از اهرم انرژی باید گفت که روسیه تأمین کننده اصلی انرژی اتحادیه اروپا به‌عنوان یکی از بزرگترین بازارهای مصرف انرژی جهان است. «در سال ۲۰۱۰ روسیه حدود ۳۳ درصد از نفت و ۳۴ درصد از گاز وارداتی اتحادیه اروپا را تأمین کرده است.» (موسی‌شفایی، سلطانی‌نژاد و زحمتکش، ۱۳۹۱: ۱۵۶) علاوه بر آن، مسیر ترانزیتی انرژی دریای خزر و آسیای مرکزی اهمیت دوچندانی به روسیه بخشیده است. روسیه با آگاهی از این موقعیت حساس خود در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ اقدام به مسدود کردن شیرهای انتقال گاز بر روی اوکراین و روسیه سفید نمود. باید به این نکته توجه داشت: «از آنجا که اوکراین و روسیه سفید اصلی‌ترین مسیر ترانزیت انرژی به کشورهای اروپایی هستند، اختلاف این کشورها با روسیه به بحران در عرضه انتقال انرژی به اتحادیه اروپا منجر خواهد شد.» (باقیان، حسینی و موسی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۱۵۶) این شواهد نشان می‌دهد که روسیه «...کوشش می‌کند تا از انرژی به عنوان قدرت نرم به‌جای به‌کارگیری سلاح‌های هسته‌ای و قدرت سخت نظامی برای افزایش ثروت ملی و نیز پیشبرد اهداف سیاست خارجی این کشور؛ به‌ویژه در مواضع خود در برابر اتحادیه اروپا، بهره‌گیری مطلوب به‌عمل آورد.» (صادقی، ۱۳۹۱: ۲۲۵) مواردی را که ذکر شد، می‌توان به عنوان شاخص‌ها و مصادیق راهبردهای موازنه‌گرایی نرم روسیه در مقابل تک‌قطب و متحدانش تعریف نمود. با این حال، همان‌گونه که در فرضیه پژوهش مطرح شد، روس‌ها در کنار راهبرد کلان موازنه‌گرایی نرم در پاسخ به تهدیدهای امنیتی، در موارد خاصی با محاسبه مجموع هزینه‌ها و فواید و با احتیاط به موازنه‌گرایی سخت در برابر بحران‌های پیش رو متوسل شدند.

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۴۵

به اعتقاد شماری از تحلیلگران، روسیه در دوره پس از فروپاشی شوروی برای بازسازی قدرت خود در صحنه بین‌المللی، به یک ایدئولوژی جهانی به‌عنوان جایگزین کمونیسم متوسل نشد و درعین حال لیبرال دموکراسی پیشنهادی غرب را هم نپذیرفت؛ بلکه ایده‌های دولت، حاکمیت و حوزه حیاتی را در قالب یک ایدئولوژی مورد توجه قرار داد. این رویکرد ملی‌گرایانه مسکو با نگاه ژئواستراتژیک روس‌ها نسبت به اوراسیا تکمیل شده است. در این چارچوب، مسکو به‌دنبال آن بوده که برای موازنه‌سازی در برابر تهدید غرب، اسلاوها و مسلمانان آسیای مرکزی واقع در مرزهای خاورمیانه را در برابر ناتو متحد سازد (Bishara, 2015 : 5). در همین راستا، الکساندر دوگین ایده ائتلاف روسیه با ایران و دیگر کشورهای دارای ایدئولوژی ملی‌گرایانه همچون سوریه و لیبی را مطرح کرده است (Dugin, 2004). در ادامه، این رویکرد امنیتی روس‌ها در خلال سه بحران گرجستان، اوکراین و سوریه بررسی و تحلیل شده است.

موازنه‌سازی سخت محاسبه شده در برابر قدرت هژمون

الف- بحران گرجستان (۲۰۰۸): گرجستان برای غرب و روسیه همواره به‌عنوان یک منطقه حساس ژئوپلیتیک دارای اهمیت فوق‌العاده بوده است. این کشور از نگاه روسیه به‌عنوان یکی از دولت‌های واقع در محدوده خارج نزدیک، در قلمرو منافع حیاتی آن قرار دارد. گرجستان به‌عنوان تنها جمهوری دارای مرز مشترک حوزه قفقاز با شش منطقه و جمهوری‌های فدراسیون روسیه و قفقاز شمالی، به دلایل: دربرداشتن حجم گسترده‌ای از صادرات و واردات بین دو کشور، معبر لوله‌های نفت و گاز، آخرین سنگر روسیه برای مقابله با تهاجم ناتو و غرب، پیشینه مشترک فرهنگی و ...، برای روسیه به مثابه دروازه ورود به قفقاز تلقی می‌گردد. استقرار سه پایگاه مهم نظامی روسیه در خاک گرجستان (پایگاه گودائونا در آبخازستان با بزرگترین ایستگاه راداری روسیه، پایگاه باتومی در مقابل

ترکیه و پایگاه آخالکلاکی در مقابل آذربایجان) اهمیت این کشور را در چشم روس‌ها دوچندان نموده است (ملکوتیان و حسینی، ۱۳۹۱: ۱۵۴-۱۵۸). این کشور برای امریکا و اتحادیه اروپا نیز دارای اهمیت فوق‌العاده است. گرجستان برای غرب نه تنها مهم‌ترین حلقه زنجیره گسترش ناتو به شرق محسوب شده؛ بلکه منطقه‌ای حساس برای کاهش وابستگی غرب به انرژی ایران و روسیه است. به عبارتی دیگر، غرب با گسترش ناتو به شرق از طریق گرجستان و... ضمن آنکه می‌کوشد از شکل‌گیری قطب جدید رقیب جلوگیری کند، با هدف تضمین امنیت انرژی با عبور خط لوله نفت باکو - تفلیس - جیهان و لوله گاز باکو - تفلیس - ارزروم از خاک گرجستان، در صدد کاهش آسیب‌پذیری در این حوزه حساس زیر بنایی است. بنابراین، گرجستان برای آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو به عنوان منطقه‌ای استراتژیک و ژئواکونومیک از اهمیت زیادی برخوردار است. لذا هردو طرف (روسیه و غرب) با استفاده از تمامی اهرم‌های قدرت و نفوذ در گرجستان، تمام کوشش خود را برای تأمین منافع خود در حوزه قفقاز به کارگرفته‌اند.

روس‌ها اقدام‌های غرب به‌طور عام و ایالات متحده آمریکا به‌طور خاص در منطقه را، به مثابه تهدید امنیت ملی، انزوای منطقه‌ای و انقباض ژئوپلیتیک روسیه قلمداد می‌کنند؛ به‌ویژه آنها معتقدند که: «...آمریکا قصد دارد با عضویت گرجستان در ناتو حوزه نفوذ خود را در منطقه قفقاز جنوبی گسترش دهد که این مهم همراه با حلقه کشورهای اوکراین، مولداوی، لهستان، چک و مجارستان محاصره روسیه را تکمیل خواهد نمود.» (واعظی، ۱۳۸۸: ۲۱) از سوی دیگر، روسیه همواره آگاهانه از کارت انرژی خود در بازی‌های منطقه‌ای بموقع استفاده نموده است؛ اما «اتحاد و همکاری ژئواکونومیک تفلیس با باکو و آنکارا، نفوذ سنتی روس‌ها را در تنها دروازه استراتژیک روسیه به سوی آب‌های گرم کم‌رنگ می‌کند و آنها فرصت‌های کلیدی در ترتیبات انتقال انرژی از کمربند جنوبی خود را از دست خواهند داد» (فیروزیان، ۱۳۸۸: ۴۶).

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۴۷

در این حال بحرانی که در سال ۲۰۰۷ در گرجستان شکل گرفت، مسکو را به عدول از راهبرد موازنه‌گرایی نرم و توسل به موازنه‌گرایی سخت محاسبه شده واداشت. در شرایط بی‌ثباتی گرجستان که از سال ۲۰۰۷ بر این کشور مستولی شد و متعاقب آن انتقادات تند ایراکلی اوکرو شویلی، وزیر دفاع سابق گرجستان و اعلام مخالفت‌ها و تظاهرات خیابانی (ابولحسن شیرازی، ۱۳۸۷: ۶) اشتباه محاسباتی ساکا شویلی در این وضعیت با پیشنهاد (آوریل ۲۰۰۸) مبنی بر سهیم شدن تفلیس در ساختار قدرت اوستیای جنوبی (ملکوتیان و حسینی، ۱۳۹۱: ۱۵۹) شرایط پیچیده‌ای ایجاد نمود که نه تنها به مواجهه روسیه - گرجستان؛ بلکه به رویارویی روسیه - غرب (امریکا- اتحادیه اروپا) منجر شد.

آنچه سبب تیره‌تر شدن روابط مسکو و تفلیس در ۲۰۰۸ شد، شدت یافتن کوشش رهبران گرجستان برای پیوستن به ناتو بود. دولت بوش از این ایده حمایت کرد. روس‌ها پیش از اجلاس آوریل ۲۰۰۸ ناتو، بارها هشدار دادند که آنها گسترش بیشتر ناتو در حوزه شوروی سابق را تحمل نخواهند کرد. این موضع روس‌ها به‌طور مشخص درباره گرجستان و اوکراین مطرح شد. با این حال، ایالات متحده این واکنش منفی مسکو را دست‌کم گرفت و در اجلاس بخارست از اجرای یک برنامه برای عضویت گرجستان در ناتو حمایت کرد. اگرچه نهایتاً در این اجلاس اجرای چنین برنامه‌ای به‌طور مشخص اعلام نشد؛ اما ناتو تأیید کرد که گرجستان در آینده می‌تواند عضو این سازمان شود (Areshidze, 2013).

دولت گرجستان ظاهراً در پی این تحولات احساس کرد یک تضمین امنیتی دریافت کرده است و می‌تواند طرح متحدسازی دوباره گرجستان را با حمایت نظامی امریکا و ناتو پیش ببرد. با این حال، در عمل مشخص شد این محاسبات نادرست بوده است. امریکا حضور نظامی مشخصی در این منطقه نداشت و گزینه‌ای برای توسل به یک واکنش نظامی متعارف در خشکی و دریا نیز در اختیار نداشت. پس از مداخله نظامی روس‌ها در گرجستان در اوت ۲۰۰۸، رخداد‌های مرتبط با این مسأله به‌طور مرتب در شورای امنیت

ملی امریکا مطرح و بررسی می‌شد؛ اما هیچ کس حاضر نبود ریسک مواجهه احتمالی با روسیه را بر سر گرجستان بپذیرد (Rice, 2010: 688-89).

روس‌ها در زمان اوج بحران با توسل به توجیه حمایت از نژاد روس، وارد اوستیای جنوبی و خاک گرجستان شدند. از نظر مسکو، در این زمان درگیری ایالات متحده در افغانستان، عراق و... دولت بوش را به اندازه کافی به چالش کشیده بود تا به‌طور همه‌جانبه وارد بازی جدید و پرهزینه‌ای نگردد. از سوی دیگر، افزایش قیمت حامل‌های انرژی نیز به کمک روسیه آمده بود. در این شرایط، روسیه درصدد برآمد تا تحقیر هجده ساله خود از ناحیه غرب به رهبری آمریکا را برای اولین بار با اقتدار جبران نماید. «در چنین شرایطی، از سوم ژوئیه ۲۰۰۸ حوادث تروریستی و انفجارات متعدد در گرجستان و نیز دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی شروع شد. در ۸ ژوئیه ۲۰۰۸ جنگنده‌های روسی به‌منظور متوقف کردن عملیات گرجستان در فضای اوستیای جنوبی به پرواز درآمدند» (واعظی، ۱۳۸۸: ۱۳).

محاسبات مسکو بسیار دقیق‌تر از محاسبات تفلیس بود؛ زیرا روسیه توانست در بهترین شرایط (عدم حمایت همه‌جانبه غرب از گرجستان) و با استفاده از بهترین ابزار (کارت نژاد یا شهروند روس) و به بهترین بهانه (حمایت از استقلال خواهی آبخازیا و اوستیای جنوبی با تشبیه آن به مورد کوزوو) اهداف خود را در منطقه قفقاز (خارج نزدیک و حوزه امنیت ملی روسیه) پیگیری نماید. به این ترتیب بود که «روس‌ها با داعیه حفاظت از جان صلح‌بانان روسی و نیز روس‌تباران اوستیای جنوبی در کمتر از ۸ ساعت نیروهای گرجی را از تسخینوالی بیرون راندند و در نهایت کمتر از یک روز با تصرف شاهراه شرقی - غربی گرجستان، به ۳۰ کیلومتری تفلیس رسیدند و با تهدید دولت ساکاشویلی، او را مجبور کردند که عقب نشینی از اوستیا را به‌طور رسمی بپذیرد» (روزنامه همشهری: ۱۳۸۷/۲/۲۶). به این ترتیب، مشخص می‌شود که چگونه برداشت روس‌ها از تهدید امنیتی ناشی از بحران گرجستان و محاسبه نوع واکنش قدرت هژمون، آنها را به مداخله نظامی در

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۴۹

گرجستان ترغیب کرد. البته، مسکو در این ماجرا از موازنه نرم نیز غافل نبود. وتوی قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد مبنی بر تمدید مأموریت هیأت ناظر سازمان ملل متحد در گرجستان و آبخازیا، نمونه‌ای از این اقدام‌ها از سوی روسیه است (موسی زاده و جمشیدی، ۱۳۹۱: ۱۰۱).

نخستین کوشش واقعی روس‌ها برای محدود کردن توسعه نفوذ امریکا به حوزه امنیتی دلخواهش را باید مداخله نظامی این کشور در گرجستان و بیرون راندن نیروهای گرجستان از آبخازیا و اوستیای جنوبی به حساب آورد. روسیه بعدها با اعزام نیرو به دیگر مناطق گرجستان به واکنش‌های غرب مبنی بر محکوم کردن این اقدامات و گشت‌زنی ناوشکن‌های امریکا در دریای سیاه بی‌توجهی نشان داد و استقلال آبخازیا و اوستیای جنوبی از گرجستان را به رسمیت شناخت. مسکو این اقدام خود را به اقدام غرب در حمایت از جدایی کوزوو از صربستان در فوریه ۲۰۰۸ تشبیه کرد (Bishara, 2008: 18).

ب- بحران اوکراین (۲۰۱۴): روسیه و در رأس آن ولادیمیر پوتین، اوکراین را همزمان در ابعاد نظامی و اقتصادی با اهمیت تلقی نموده و البته، باید گفت همواره نگاه امنیتی بر نگاه اقتصادی مسکو غلبه داشته است.

براساس تفکر ولادیمیر پوتین از نظر نظامی اوکراین در صورت دور شدن از مسکو به صورت دالانی برای تجاوز نظامی احتمالی به روسیه استفاده خواهد شد. و از نظر اقتصادی بدون اوکراین سیاست کلان روسیه برای شکل دادن به اتحادیه اقتصادی اوراسیا ممکن نیست (دهشیار، ۱۳۹۳: ۱۱۱).

از این رو، از نگاه روسیه تحولات اوکراین با تقویت گرایش به غرب، امنیت ملی روسیه را نشانه رفته است و درنهایت، تهدید و کاهش امنیت نسبی روسیه را در پی خواهد داشت.

مسکو به اقدامات بروکسل برای عضویت اوکراین در اتحادیه اروپا (که نقطه اوج

آن در ۲۵ فوریه ۲۰۱۳ رقم خورد) به همان مقدار ظنن است که به پیشنهاد سال ۲۰۰۸

آمریکا برای الحاق گرجستان و اوکراین به ناتو بدگمان بوده است. در حقیقت، طرح گسترش ناتو به شرق و توسعه اتحادیه اروپا به‌عنوان قطب اقتصادی از نگاه مسکو، بن‌بست ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک تلقی شده و لذا روسیه گرایش نظامی- اقتصادی اوکراین به سمت غرب را به منزله کاهش امنیت نسبی خود تلقی نموده است (اندیشکده راهبردی تبیین، ۱۳۹۳: ۳۹). در همین راستا، مقامات کرملین انقلاب نارنجی اوکراین را سناریویی می‌دانند که با سایر طرح‌های غربی‌ها (آمریکا و اتحادیه اروپا) از قبیل گسترش ناتو به شرق (باپیشنهاد الحاق گرجستان و اوکراین) و توسعه اتحادیه اروپا (باپیشنهاد بروکسل مبنی بر عضویت اوکراین در مجموعه اقتصادی اروپا) با هدف محاصره کامل روسیه تکمیل خواهد شد. مسکو همه این کوشش‌ها را تهدید امنیتی تلقی کرده است.

بنابراین، در ارتباط با دلایل شکل‌گیری بحران اوکراین باید گفت غرب نتوانست اهمیت حیاتی اوکراین برای روسیه را به‌خوبی درک و عزم روسیه را در این زمینه پیش‌بینی نماید. لذا با توجه به گرایش بخشی از شرق اوکراین به سمت روسیه (به‌ویژه در کریمه با اکثریت روسی)، روسیه ابتدا ترجیح داد بر پایه رویکرد موازنه نرم یک بار دیگر (همانند قضیه گرجستان) از کارت‌های نژاد (روس) و انرژی در بحران اوکراین به‌نفع خویش و در موازنه با غرب بهره‌گیرد تا بدین شکل پاسخی به تهدیدها و عوامل کاهش امنیت و قدرت نسبی‌اش دهد.

درواقع، به نظر می‌رسد مطابق برآورد روس‌ها، اگر این کشور با این جریان تقابلی نداشته باشد و جلوی آن را نگیرد، ممکن است که این الگو در حوزه‌های راهبردی دیگر از جمله بلاروس و حتی خود فدراسیون روسیه نیز نفوذ پیدا کند (اندیشکده راهبردی تبیین، ۱۳۹۳: ۳۲-۳۳).

بحران اوکراین ناظر به مجموعه حوادثی است که در فوریه ۲۰۱۴ با تظاهرات در کیف، پایتخت اوکراین اتفاق افتاد که در نهایت، به کنارزدن ویکتور یانوکوویچ، رئیس‌جمهور

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۵۱

هوآدار مسکو از قدرت و پیروزی جناح سیاسی هوآدار غرب در اوکراین منجر شد. در پی این تحولات، گروهی از روس‌تبارهای اوکراین در مناطق شرقی و جنوبی اوکراین از جمله کریمه، اعتراضاتی را علیه حکومت جدید اوکراین ترتیب دادند. شبه‌جزیره کریمه که در ساحل دریای سیاه واقع شده، بخشی از اوکراین بود؛ اما یک جمهوری خودمختار به‌شمار می‌رفت. معترضان در کریمه خواهان پیوستن به روسیه شدند.

در این میان، روسیه که فعل و انفعالات سیاسی در اوکراین را کوششی دیگر برای تشدید محاصره خود و حضور سیاسی و نظامی غرب در پشت مرزهای خود تلقی می‌کرد، با حمایت از مخالفت‌ها در شرق اوکراین و تشدید ستیز میان اهالی منطقه و دولت کیف، درصدد حفظ منافع ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خود برآمد. در همین راستا، نیروهای نظامی روسیه اول به طور غیررسمی وارد شبه‌جزیره جنوبی و خودمختار کریمه شدند و بعد در روز یکم مارس ۲۰۱۴ پارلمان روسیه به نخست وزیر ولادیمیر پوتین اجازه داد تا از نیروهای نظامی روسیه در اوکراین استفاده کند. مسکو بلافاصله نیروهای خود را با توجیه حفظ امنیت شهروندان روس، به‌طور گسترده وارد خاک اوکراین کرد و ساختمان‌های دولتی و فرودگاه‌ها و پایگاه‌های نظامی را اشغال کرد. در روز ۲۶ فوریه روس‌ها حدود ۱۵۰ هزار نفر از نیروهای خود را برای یک رزمایش در طول مرزهای اوکراین مستقر کردند. یک روز بعد نظامیان مسلح با نقاب و بدون یونیفورم ساختمان‌های مهم کریمه و فرودگاه‌ها و ایستگاه‌های مهم را به تصرف خود درآوردند. سرانجام در ۱۶ مارس ۲۰۱۴ یک همه‌پرسی توسط دولت شبه‌جزیره کریمه از مردم برای پیوستن به روسیه برگزار شد و ۸۱ درصد واجدان شرایط در این انتخابات شرکت کردند و ۹۶٪ به الحاق این شبه‌جزیره به روسیه رأی مثبت دادند. ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه در روز ۱۸ مارس رسماً سند الحاق کریمه به روسیه را امضا کرد و کریمه را جزء جدایی‌ناپذیر روسیه خواند (<http://www.irna.com/fa/News/81610>)

پاسخ غرب به بحران اوکراین و مداخله نظامی روسیه در این منطقه، اعمال تحریم اقتصادی و تقویت حضور نظامی در دریای بالتیک بوده است. تحریم غرب هزینه سنگینی برای مسکو به همراه داشت؛ اما نشان داد که محاسبه مسکو درباره عدم ورود ایالات متحده و ناتو به رویارویی نظامی با روس‌ها در خلال این بحران درست بوده است. به این ترتیب، باید گفت که مسکو به دلیل احساس کاهش امنیت و قدرت نسبی، رفتار تحقیر و تحریک آمیز آمریکا و متحدانش در ورود همه‌جانبه به حوزه امنیت ملی روسیه در منطقه خارج نزدیک، در ارتباط با بحران اوکراین به موازنه سخت متوسل شد.

تحریم‌های غرب علیه روسیه که در تابستان ۲۰۱۴ نهایی شد، سه بخش از اقتصاد این کشور؛ یعنی صنعت دفاعی، صنعت نفت و بخش مالی را هدف قرار داد. با این حال، پیامدهای فوری تحریم‌ها به شکل گسترده در بخش مالی روسیه ظاهر شده است. باید توجه داشت که تولیدات نظامی روسیه در ۲۰۱۴ افزایش یافت. اگرچه مسکو روابط دفاعی مهمی با شماری از کشورهای غربی دارد؛ اما اکثر صادرات نظامی روس‌ها به کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین سرازیر می‌شود. در حوزه انرژی نیز تأثیر تحریم‌ها می‌تواند در درازمدت محسوس شود (Connolly, 2015: 233). این اقدام نظامی روسیه که علی‌رغم شکاف قدرت با تک‌قطب صورت گرفت، به جهت اهمیت حیاتی موضوع‌ها و محل نزاع برای مسکو در مقابل سطح اهمیت غیرحیاتی برای غرب، قابل تحلیل است.

ج - بحران سوریه (۲۰۱۱-۲۰۱۵): سوریه به‌عنوان حلقه اتصال سه قاره مهم آسیا، اروپا و آفریقا، در حدفاصل اروپای غربی و خاورمیانه قرار دارد. برخورداری از ۱۸۶ کیلومتر ساحل در کنار همسایگی با فلسطین، لبنان، ترکیه، قبرس، اردن و عراق بر اهمیت ژئوپلیتیک آن افزوده و باعث شده برخی، این کشور را بزرگ‌ترین کشور کوچک جهان بنامند. در کنار عوامل فوق، مواردی از قبیل تهدید استراتژیک اسرائیل، نقش‌آفرینی در معادلات سیاسی لبنان و قرار داشتن در محور اصلی مقاومت، به‌طور غیرمستقیم بر اهمیت سوریه افزوده

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۵۳

است (رجبی، ۱۳۹۱: ۱۲۶). از جمله اهمیت امنیتی سوریه این که «فاصله کمتر از ۱۰۰۰ مایل دمشق تا ماخاچکلا، واقع در جمهوری داغستان سبب شده تا سوریه بعد امنیتی را به لحاظ جغرافیایی در نزد روسیه پراهمیت جلوه دهد» (کیانی و خان محمدی، ۱۳۹۲: ۹۴).

سوریه از دیرباز، بازار پردرآمد فروش تسلیحاتی روسیه بوده است. تجارت تسلیحاتی بین روسیه و شوروی سابق تا دهه ۹۰ میلادی به رقم ۳۴ میلیارد دلار رسید. گرچه در برهه‌ای پس از فروپاشی، ایران و کره شمالی جایگزین شوروی شدند؛ لیکن از سال ۲۰۰۵ با تصمیم پوتین، این تجارت پرسود برای روسیه از سر گرفته شد (کیانی و خان محمدی، ۱۳۹۲: ۱۰۲). گذشته از سرمایه‌گذاری همه‌جانبه شرکت‌های روسی در زمینه اکتشاف و توسعه نفت و گاز سوریه، در سال ۲۰۱۰ شرکت رزاتم روسی اعلام نمود که اولین کارخانه انرژی هسته‌ای در سوریه را با سرویس‌دهی پرامیک اسپرت خواهد ساخت (کیانی و خان محمدی، ۱۳۹۲: ۹۹-۱۰۰). عامل دیگر اهمیت سوریه برای روسیه، پایگاه نظامی بندر طرطوس است که طی قراردادی بین طرفین (شوروی - روسیه) در سال ۱۹۷۱ ایجاد شد. این بندر به‌عنوان تنها پایگاه دریایی روسیه خارج از حوزه اتحاد جماهیر شوروی سابق، برای روس‌ها دارای اهمیت فوق‌العاده است. «این بندر از سال ۲۰۰۹ تحت عملیات بازسازی و نوسازی قرار گرفته است و امکان حضور و مانور نظامی برای ناوگان‌های دریایی و نیروی هوایی روسیه در دریای سیاه و مدیترانه در آن فراهم شده است. با این توضیح روسیه نه تنها حاضر نیست تنها پایگاه نظامی خارج از حوزه خود را از دست بدهد؛ بلکه با بحران اخیر در دولت‌های خاورمیانه با ریسک از دست دادن تنها متحد نظامی خود در این منطقه نیز مواجه شده است.» سوریه آخرین نقطه نفوذ روسیه در خاورمیانه عربی محسوب می‌شود.

بحران فعلی سوریه که در اعتراض‌های مارس ۲۰۱۰ ریشه دارد، صرف‌نظر از ابعاد داخلی، دارای منشاء خارجی پیچیده و قوی است. در یک طرف بحران، آمریکا، اسرائیل،

اتحادیه اروپا، ترکیه، شورای همکاری خلیج فارس، عربستان و قطر قرار گرفته‌اند، که تاکنون پیوسته از معترضان حمایت نموده‌اند. در طرف دیگر، ایران، حماس، حزب‌الله، دولت لبنان، عراق، چین و روسیه قرار گرفته‌اند که با هدف ثبات حکومت فعلی، از دولت بشار اسد حمایت کرده‌اند (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱: ۱۰۴).

روسیه نگاه مساعدی به تغییر نظام در سوریه ندارد و در بدترین وضعیت می‌پذیرد که جابه‌جایی مختصر در نخبگان حاکم انجام گیرد؛ امری که به نظر می‌رسد، روس‌ها در گذشته در منطقه دیگری به‌خوبی آن را به کار بسته و جلوی از دست رفتن منافع و نفوذشان را به‌طور کل گرفته‌اند. انقلاب‌های رنگین در برخی از جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته، اگرچه از نظر بسیاری، تحولی شگرف دیده شد که به شدت منافع روسیه را به خطر انداخت؛ ولی در واقع، تغییرات در حد نخبگان حاکمی صورت گرفت که پس از مدت کوتاهی در چارچوب نظام حاکم ناتوان و مستحیل شدند و یا از بین رفتند و کماکان روسیه منافع خود را در این کشورها حفظ کرد (زرگر، ۱۳۹۲: ۶۵).

روس‌ها به‌طور کلی از زمان بروز انقلاب‌های عربی، دیدگاه مساعدی نسبت به این تحولات نداشتند. مسکو در این میان هم از قدرت گرفتن گروه‌های اسلام‌گرای ستیزه‌جو در کشورهای بحران‌زده عربی نگرانی داشت و هم از بهره‌برداری غرب از این تحولات احساس خطر می‌کرد. در این میان، باید توجه داشت که غرب نیز از این تحولات به‌واسطه احتمال قدرت گرفتن اسلام‌گرایان واهمه داشت. در این حال، این دیدگاه سبب شد مجموعه کشورهای غربی رویکرد تردیدآمیزی در حمایت از مخالفان دولت اسد داشته باشند؛ در حالی که نگرانی مسکو نسبت به پیامدهای دوگانه قدرت گرفتن مخالفان دولت سوریه، روس‌ها را به حمایت قاطع از دولت اسد واداشت (Borshchevskaya, 2015).

در عین حال، روسیه در مراحل اولیه بحران در سوریه رویکرد موازنه‌سازی نرم را مورد توجه قرار داد. در همین راستا، عمده اقدامات مسکو در مراحل اولیه بحران سوریه،

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۵۵

از طریق مجاری دیپلماتیک صورت گرفت؛ برای نمونه، از دسامبر ۲۰۱۱ تا پایان ۲۰۱۲ روسیه به همراه چین سه بار به وتوی پیش‌نویس قطعنامه‌هایی در مورد سوریه اقدام نمودند (موسی‌زاده و جمشیدی، ۱۳۹۱: ۱۰۲). روسیه همچنین کوشش کرد که با مخالفان رژیم اسد نیز تماس برقرار کند تا جلوی خشونت و خونریزی را در خاک سوریه بگیرد. افزون بر این، در بین مخالفان رژیم سوریه حوزه نفوذ داشته باشد (آدمی و آخرالدین، ۱۳۹۲: ۶۶). نمونه دیگر توافق وزرای خارجه روسیه و آمریکا در ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۳ در ژنو در ارتباط با طرح نظارت بین‌المللی بر تسلیحات شیمیایی سوریه است.

با این همه، سیر تحولات در بحران سوریه و برتری نسبی نیروهای مخالف دولت اسد در سال ۲۰۱۵ نسبت به نیروهای دولتی که دمشق را تهدید می‌کردند، مسکو را پس از چند سال از آغاز بحران سوریه به تغییر نگرش نسبت به این بحران ترغیب کرد. البته، بدون تردید مجموعه رفتارها و فعل و انفعالات مرتبط با بحران اوکراین نیز در این تغییر راهبرد روس‌ها نسبت به تحولات سوریه نقشی جدی داشته است. در همین راستا، روسیه در ۳۰ سپتامبر سال ۲۰۱۵ در پاسخ به درخواست دولت دمشق، حملات هوایی خود را علیه مواضع داعش در سوریه آغاز کرد. این اقدام روس‌ها در چارچوب قطعنامه شماره ۳۳۱۴ سازمان ملل متحد موسوم به قطعنامه «تعریف تجاوز» توجیه شد.

با آنکه روس‌ها در خلال این تغییر راهبرد، به اقدام نظامی در منطقه‌ای خارج از حوزه خارج نزدیک و حریم امنیتی این کشور وارد شدند؛ با این همه، باید توجه داشت همان ملاحظات مرتبط با موازنه‌گرایی سخت محاسبه شده نیز در این تحول قابل مشاهده است. به نظر می‌رسد مداخله روس‌ها در بحران سوریه در محدوده حملات هوایی و برای تغییر موازنه صحنه جنگ میان نیروهای دولتی و مخالفان مسلح این کشور صورت پذیرفته است. مسکو حملات زمینی را به ارتش سوریه، نیروهای حزب‌الله و حمایت‌های مستشاری نظامی ایران واگذار کرده است. از منظر مسکو، مداخله زمینی در سوریه همان نقطه

ژئوپلیتیک مهمی است که می‌تواند محاسبه غرب؛ به‌ویژه ایالات متحده را درباره تحرک نظامی مسکو در سوریه تغییر دهد. شاید مسکو مایل باشد در صحنه نبرد سوریه، متحدان غرب از قبیل قطر، عربستان سعودی و ترکیه را شکست دهد و با ریشه‌کن کردن داعش و جبهه النصره، دولت بشار اسد را به طور قطعی تثبیت کند. با این همه، از منظر مسکو چنین تحولی می‌تواند واکنش تند ایالات متحده و متحدانش را به همراه داشته باشد و هزینه رویارویی را به شدت افزایش دهد.

مداخله نظامی روسیه در سوریه، امکان اقدام نظامی مستقیم امریکا در این کشور و حتی اجرای ایده ایجاد منطقه پرواز ممنوع را پیچیده‌تر کرد. حضور روس‌ها در سوریه، گزینه‌های پیش روی ایالات متحده را کاهش می‌دهد. با این حال، بدون تردید باید توجه داشت این مداخله پس از بررسی دقیق واکنش‌های احتمالی ایالات متحده و با انتظار واکنش ضعیف واشنگتن صورت پذیرفته است. تصور مسکو این است که دولت اوپاما به سبب عدم حمایت افکار عمومی، راهبرد مشخصی در برخورد با بحران سوریه ندارد. این وضع دو پیامد مهم در بردارد: یکی خلائنی که بدین واسطه ایجاد می‌شود که مسکو می‌تواند آن را پر کند و دیگری پیش‌بینی واکنش نیم‌بند ایالات متحده است که هزینه مداخله در سوریه را در مقایسه با منافع آن کاهش می‌دهد (Singh & White, 2015).

از سوی دیگر، باید توجه داشت که ایالات متحده پس از چند سال کوشش از طریق متحدانش برای سرنگون کردن دولت اسد و ناتوانی این کوشش‌ها و در عین حال، بی‌اعتمادی نسبت به تحولاتی که پس از سرنگونی احتمالی دولت اسد در سوریه رخ خواهد داد، دچار نوعی بی‌میلی و بحران تصمیم‌گیری نسبت به تحولات سوریه شده است و این موضوع بدین معناست که از منظر واشنگتن، مداخله محدود نظامی روس‌ها در این کشور به منزله تهدید حیاتی علیه منافع این کشور در منطقه محسوب نمی‌گردد.

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۵۷

نتیجه‌گیری

روسیه به دلایل قرارگرفتن در معرض منطقه‌ای با احتمال منازعه نظامی بالا، کاهش قدرت و امنیت نسبی و رفتار تحقیر و تحریک‌آمیز تک‌قطب و متحدانش در دوره پس از فروپاشی شوروی سابق، به تدریج به راهبرد امنیتی موازنه‌گرایی روی آورد. همان‌گونه که در رویکرد نظری برگزیده مقاله مطرح شد، اگر دولتی در پی تغییر ساختار نظام بین‌الملل دچار کاهش امنیت و قدرت نسبی شده و در منطقه‌ای با احتمال منازعه نظامی بالا قرار گرفته باشد، بر اساس اصل قدرت در نظام خودیار، به ایجاد موازنه در برابر قدرت بزرگ‌تر گرایش خواهد یافت. در اینجا رفتار قدرت هژمون می‌تواند بر برداشت این دولت از منازعه و امنیت تأثیرگذار باشد. روسیه پس از جنگ سرد با از دست دادن بخش عمده‌ای از سرزمین، سرمایه انسانی، توان اقتصادی، نظامی و موقعیت بین‌المللی خود، با افول قدرت و نفوذ مواجه شد. مقاله نشان داد که واکنش روسیه به تحولات پیرامون، تابعی از سطح منازعه نظامی در منطقه و اهمیت منافع در موضوع‌های مورد نزاع است و در همین راستا، الگویی از موازنه‌گرایی نرم و موازنه‌گرایی سخت محاسبه شده و محدود در واکنش‌های مسکو به بحران‌های امنیتی پیش رو مشاهده می‌شود.

نگرانی روسیه از پیشنهاد پیوستن اوکراین و گرجستان به ناتو و اتحایه اروپا را باید بر اساس برداشت منفی روس‌ها از سود نسبی حاصل از این همکاری‌ها و اتحادها بر محور اصل قدرت با تراز منفی به ضرر مسکو تبیین نمود. اهمیت اقتصادی، نظامی و امنیتی اوکراین و گرجستان به‌عنوان کشورهای واقع در حوزه خارج نزدیک روسیه باعث شد تا مسکو اقدام‌های غرب به رهبری آمریکا و متحدان اروپایی‌اش را از سال ۲۰۰۵ به بعد در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی به ویژه در تحولات ۲۰۰۸ گرجستان، ۲۰۱۴ اوکراین به منزله انقباض ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک و در نتیجه، کاهش قدرت نسبی در حوزه منافع ملی

خود قلمداد نماید و به شکلی محاسبه شده از موازنه‌گرایی نرم به موازنه‌گرایی سخت تغییر راهبرد دهد.

همین‌الگو را می‌توان در تحلیل علل ورود روس‌ها به عملیات نظامی در سوریه به کار برد و از آن برای مطالعه انگیزه‌های مسکو در ورود به این عرصه چالش برانگیز و دامنه اقدامات احتمالی روس‌ها در عملیات نظامی در این کشور بهره گرفت. افزون بر پیشینه همکاری‌های نظامی روس‌ها با سوریه، وجود جمعیت قابل‌توجهی از مسلمانان در روسیه، مسکو را نسبت به رشد تروریسم مبتنی بر افراطیگری در خاورمیانه و تسری آن به نوار جنوبی مسلمان نشین روسیه حساس نموده است. باید توجه داشت که در نگاه امنیتی روسیه به محیط پیرامون، نگاه ژئواستراتژیک ویژه‌ای حاکم است که بر اساس آن، مسکو می‌کوشد مرزهای اوراسیا و مناطق مسلمان نشین آسیای مرکزی واقع در مرزهای خاورمیانه را در برابر ناتو متحد سازد. بر این اساس، سقوط احتمالی دولت بشار اسد به دست مخالفان ستیزه‌جو، هم حضور سنتی روس‌ها را در این منطقه مهم خاورمیانه به خطر می‌اندازد و هم سبب شرایط تحولات ناخواسته به مناطق مسلمان نشین آسیای مرکزی می‌گردد. بر این اساس، روشن می‌شود که مسکو دست برتر مخالفان دولت اسد در تحولات میدانی روسیه را به مثابه تهدید امنیتی جدی علیه خود تلقی می‌کند. تحولات ناشی از قیام‌های مردمی در کشورهای عرب خاورمیانه و به ویژه مهندسی این رخدادها توسط آمریکا و متحدانش در کشورهای نظیر لیبی نیز سبب شده حساسیت روس‌ها نسبت به این گونه رخدادها دوچندان گردد. همه این تحولات درگرایش تدریجی مسکو از موازنه‌گرایی نرم به موازنه‌گرایی سخت محاسبه شده و محدود در سوریه نقشی اساسی داشته است.

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۵۹

منابع

- آدمی، علی و آخرالدین، مهری. (۱۳۹۲). سیاست خارجی روسیه در قبال بحران سوریه: ریشه‌ها، اهداف و پیامدها (۲۰۱۲ - ۲۰۱۱)، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، بهار، سال نهم، ش ۲۲.
- اندیشکده راهبردی تبیین. (۱۳۹۳). *بازتاب معادلات بین‌المللی در اوکراین*، تهران: اندیشکده راهبردی تبیین
- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله. (۱۳۸۷). «گرجستان؛ از انقلاب رز تا جنگ روسیه»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال اول، تابستان و پاییز، ش ۲.
- احمدی، علی و زارع، محمد. (۱۳۹۰). «تحلیلی بر روابط آمریکا و چین در پرتو تئوری توازن قوا»، *فصلنامه رهنامه سیاست‌گذاری*، سال دوم، زمستان، ش ۴.
- امینی، آرمین و موسوی سیدمحمد رضا. (۱۳۹۲). «شانگهای: منطقه‌گرایی نوین و تهدید منافع آمریکا در آسیای مرکزی»، *فصلنامه راهبرد*، سال بیست و دوم، زمستان، ش ۶۹.
- باقیان، مرتضی؛ حسینی، سیدحمید و موسی‌نژاد، محمدجواد. (۱۳۹۱). «جایگاه کشورهای منطقه خلیج فارس در سیاست‌های تأمین انرژی اتحادیه اروپا»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، دوره نخست، زمستان، ش ۶.
- پوستین چی، زهره و متقی، ابراهیم. (۱۳۹۱). «جنگ سرد منطقه‌ای و معادله جابه‌جایی قدرت در سوریه»، *فصلنامه سیاست جهانی*، دوره نخست، پاییز، ش ۱.
- دهشیار، حسین. (۱۳۹۳). «سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین: گریز ناپذیری بحران»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال ششم، بهار، ش ۱.

رجبی، سهیل. (۱۳۹۱). «واکاوی جایگاه و نقش سوریه در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی (با نیم‌نگاهی به تحولات اخیر در سوریه)»، فصلنامه ۱۵ خرداد، دوره سوم، سال دهم، زمستان، ش ۴۳.

زرگر، افشین. (۱۳۹۲). «مواضع روسیه در قبال تحولات سوریه ۲۰۱۱-۲۰۱۳»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، تابستان، ش ۸۲. روزنامه همشهری، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۲۶.

سلیمان‌پور، هادی و مولایی، عباداله. (۱۳۹۲). «قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام بین‌الملل»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، بهار، ش ۱.

سیمبر، رضا؛ قربانی، وحید و مرادی افرایی، عیسی. (۱۳۹۲). «قدرت‌های بزرگ و وحدت کره»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، تابستان، ش ۲.

صادقی، سید شمس‌الدین. (۱۳۹۱). «راهبرد سیاست انرژی روسیه در اوراسیا؛ فرصت‌ها و موانع»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، بهار، ش ۱.

فیروزیان، محمد. (۱۳۸۸). «چالش‌های امنیتی در قفقاز»، فصلنامه راهبرد، سال هجدهم، تابستان، ش ۵۱.

قاسمی، فرهاد. (۱۳۹۱). «رهیافت نظری بر دیپلماسی منطقه‌ای: واحدهای تجدیدنظر طلب درگذار چرخه سیستمی قدرت» فصلنامه روابط خارجی، ش ۱۶، زمستان.

کریمی، جهانگیر و کوزه‌گر کالجی، ولی. (۱۳۹۳). «الگوهای ضد هژمونیک ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۸۵، تابستان.

کولایی، الهه و تقوایی، احسان. (۱۳۹۲). «اهداف و دستاوردهای روسیه از ایجاد سازمان پیمان امنیت جمعی»، فصلنامه راهبرد، سال بیست و یکم، پاییز، ش ۶۸.

کیانی، داوود و خانمحمدی، زهره. (۱۳۹۲). «واکاوی علل حضور روسیه در بحران سوریه» راهبرد، زمستان، سال بیست و دوم، ش ۶۹.

راهبرد امنیتی روسیه در دوره ۲۰۰۵-۲۰۱۵؛ از موازنه‌گرایی نرم تا موازنه‌گرایی سخت / ۶۱

کیوان حسینی، سید اصغر. (۱۳۸۹). «کارکرد مکتب پساگرامشی در تشریح رفتار نرم‌افزاری بازیگر چیره‌طلب»، راهبرد، پاییز، ش ۵۶.

مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۴). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.

مصلی‌نژاد، عباس. (۱۳۹۲). «موازنه راهبردی و سیاست‌گذاری امنیتی روسیه در نظام بین‌الملل»، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ششم، ش ۲.

ملکوئیان، مصطفی و حسینی، سید حمید. (۱۳۹۱). «موقعیت راهبردی گرجستان و تأثیر آن بر روابط با روسیه»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۲، پاییز، ش ۳.

موسوی شفاپی، مسعود؛ سلطانی‌نژاد، احمد و زحمتکش، مهدی. (۱۳۹۱). «وابستگی متقابل روسیه و اتحادیه اروپا در حوزه انرژی»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، زمستان، ش ۶.

موسوی‌زاده، رضا و جمشیدی، اصلان. (۱۳۹۱). «تحول در نحوه کاربرد حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره نخست، زمستان، ش ۲.

نوری، علیرضا. (۱۳۸۷). «تحولات مفهوم آمریکا ستیزی در سیاست خارجی روسیه با تأکید بر سیاست خارجی پوتین»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، زمستان، ش ۴.

نیاکویی، سید امیر و بهمنش، حسین. (۱۳۹۱). «بازیگران معارض در بحران سوریه؛ اهداف و رویکردها»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، زمستان، ش ۴.

واعظی، محمود. (۱۳۸۸). «پیامدهای بحران گرجستان»، فصلنامه راهبرد، سال هجدهم، تابستان، ش ۵۱.

هاتر، شیرین. (۱۳۹۲). سیاست خارجی ایران در دوران بعد از فروپاشی شوروی، ترجمه مهدی ذوالفقاری، تهران: نشر میزان.

هنسن، برت؛ تافت، پتر و ویول، آندره. (۱۳۹۰). *راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکایی؛ قدرت از دست رفته*، ترجمه سید امیرنیاکویی و احمد جانسیز، انتشارات دانشگاه گیلان.

- Bishara, Azmi(2008) "A Return to the Cold War or a New, Different International Reality?" *Al-Mustaqbal Al-Arabi*, 356 ,October 24 .
- (2015) "Russian Intervention in Syria: Geostrategy is Paramount" paper was presented at the ACRPS Russo-Arab Relations Conference, held in Doha on May 23-24.
- Borshchevskaya, Anna(2015) "Russia in Syria (part 1): Declining Military Capabilities Won't Hold Moscow Back," *The Washington Institute for Near East Policy*, September 8. <http://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/russia-in-syria-part-i-declining-military-capabilities-wont-hold-moscow-bac>.
- Connolly, Richard (2015)"Western Economic Sanctions and Russia's Place in the Global Economy" ,*E-International Relations* www.E-IR.info Bristol, UK.
- Dugin, Alexander (2004) *The Foundations of Geopolitics: the Geopolitical Future of Russia*, trans, Emad Hatim ,Beirut: Dar al-Kitab al-Jadid, vol. 1.
- Irakly, Areshidze(2002) "Helping Georgia?" *Perspective* 7, no. 4 . <http://www.bu.edu/iscip/vol12/areshidze.html> (accessed August 13, 2013).
- Pape, Robert A (2005) "Soft Balancing against the United States", *International security*, Vol.30, No.1.
- Nye, Joseph (1997) *Understanding International Conflicts*, New York: Wesley Longman.
- Rice, Condoleeza(2010) *A Memoir of My Extraordinary Ordinary Family and Me* ,New York:Random House.
- Singh ,Michael and Jeffrey White(2015) "Why an Expanded Military Presence in Syria Would Carry Big Risks for Russia," *The Wall Street Journal*, September 8. <http://blogs.wsj.com/washwire/2015/09/08/expanded-syria-presence-would-carry-big-risks-for-russia/>.
- Walt, Stephan (2005) *Taming American Power*, New York: Cornell University Press.